

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

به مناسبت حدیثی که در جوائز السلطان بود، وارد یک حدیثی شدیم و شرح آن حدیث. البته بنا بود که یک موجزی هم راجع به بیع مصحف بگوییم، باز وارد این بحث شدیم. انشاء الله روز دیگر اول به آن شروع بکنیم که خلط نشود مباحث.

راجع به مسئله جوائز السلطان هم ما توضیحات کافی را عرض کردیم. و اینکه راجع به عمل سلطان یک بحثی بوده که تصدی عمل از طرف آنها و یک بحث دیگری هم راجع به اموالی که از آنها دریافت می شود.

خب اگر تصدی عمل از طرف آنها شد، اموالی که به عنوان شهریه و ماهانه و به قول آقایان دهریه به آدم می دهند، خب آن حکمش حکم همان تصدی است. اما جوائز السلطان اموالی بوده که در مقابل تصدی نبوده است. بخشش های سلطانی. لذا این ما هر دو بحث را داریم. فقط فرقی این است که بحث ولایت از قبل جائز را مرحوم شیخ در نوع چهارم آورد جزو اعمال محرم. بحث جوائز السلطان را در خاتمه آورد، وفاقا للمرحوم صاحب شرایع محقق حلی.

روح بحث یکی است. روح بحث این است که آن سلاطین آن خلفا دستگاه هایی که داشتند، آیا شیعه بروند آنجا، ثبت نام بکنند، کارمند بشوند، کارمند آن موسسه بشوند، کارمند دارایی، کارمند مالیت و ما شابه ذلک. و طبیعتا اگر کارمند شدند اموال هم بگیرند. این یک نکته.

آن اموال طبیعتاً به عنوان حقوق و درآمد و شهریه حساب می شده است.

نکته دوم با قطع نظر حالا فرض کنید کارمند نشدند، اما سلطان به آنها جایزه داد، می توانند آن را بگیرند یا نه؟ دقت فرمودید؟ این دو بحثی بوده که در فقهای ما در مکاسب مطرح کردند. فقط فرقی این است که ولایت را در بحث نوع چهارم، ما یحرم تکسب به لکونه حرام فی نفسه، در آنجا آوردند. این یکی جوائز السلطان را در خاتمه آوردند. قشنگ هم هست، کار محقق کار شیرینی است. آن یکی می خورد به عمل محرم، این خودش فی نفسه آیا جوائز السلطان را می شود قبول کرد یا نه؟

و توضیحات را هم سابقاً عرض کردیم. یک مسئله ای بوده محل کلام بوده، محل بحث بوده، از درجه تقریباً می شود گفت زیر صفر بگیرد تا آن درجه تندش. آن درجه زیر صفر کسانی بودند از فقهاء از علمای اسلامی هر چه سلطان خلیفه می گفت آن راصحیح می دانستند،

درست می دانستند. می رفتند کمک می کردند عمداً برای حفظ به حساب قدرت اسلام و مظهر اسلامیت و برای اینکه نظام اسلامی حفظ بشود، بالاخره نماز جمعه ای هست و جماعتی هست ظواهر اسلامی هست، برای حفظ آنها می رفتند همراه خلفا، همراه سلاطین، همراهی می کردند، کارمند می شدند، کار می کردند، حتی اگر عملی هم بود که فی نفسه حرام بود، چون سلطان می گفت برای حفظ کشور و برای حفظ نظام اسلامی آن را انجام می دادند، پولش را هم می گرفتند، جایزه اش را هم می گرفتند. همه اش را می گرفتند. یعنی همه اش یکنواخت دیگر همه من الباب الی المحراب، نه فقط جایز بود، ما این را گذاشتیم زیر صفر، بلکه واجب بود و باید این کار می شد تا آن نظام حفظ بشود ولو بلغ ما بلغ. این از این درجه اش بود.

بروید تا آن درجه ای که می گفت نه اینها اصلاً پولشان را نمی شود گرفت، کارمند هم که نمی شود شد، اینها اصلاً کافرند، باید با اینها جنگید و باید اینها را از بین برد. این هم درجه این طرفش که خوارج بودند. یک درجه این طرفش بود که خوارج بودند که می گفتند باید با اینها جنگید، بلکه اصلاً اینها را تکفیر می کردند.

عرض کردم اصطلاح تکفیر در حقیقت این است. یعنی کسی که روی تفکر اسلامی کسی را تکفیر می کند. یعنی بر فکر اسلامی و دینی یعنی روی مبانی علمی آنها را تکفیر می کند. مثل خوارج، خوارج می گفتند که چون قائل بودند که ما درجه وسط نداریم، و لذا هم گاهی به آن امر بین امرین می گفتند. ما امر بین امرین نداریم، یا مسلمان یا کافر. این دیگر سومی ندارد. فاسق نداریم. و هر کسی که به احکام الهی عمل نکرد، می شود کافر، و کافر هم باید کشته بشود. این دیگر چیز شق وسطی و تردیدی و تحمیلی نداشتند. و خلفا چون به احکام اسلامی عمل نمی کنند کافر هستند، مردم کوچه و بازار هم چون امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند، بر علیه آنها قیام نمی کنند، آنها هم کفار هستند. لذا گاهی اوقات سه نفر چهار نفر همدیگر را در بیابان پیدا می کردند، یکی شان هم بیعت می کردند امیر المومنین، این سه نفر مسلمان، تمام کافر. دیگر آنها احتیاج نداشت یکی و دو تا و مذهب، تفکر خارجی که معروف است که به تفکر تکفیری این بود. چهار تا پنج تا مسلمان بقیه دیگر من الباب الی المحراب، بله یک اختلافی در بچه بود که آیا بچه هم کافر است یا نه؟ مثلاً بچه یک ساله، عده ای شان که تندتر بودند می گفتند کافر است باید کشته بشود، بچه هم نباید بماند. به ظاهر مبارکه (لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا، انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا) بچه هایشان هم فاجر است، کفارا، به ظاهر آیه مبارکه

ج: حالا آن چون بعد گفت که جریانش چه بود پدرش و اینها. نه آن جریان آن حالا باطن به اصطلاح به قول آقایان بحث باطن است. نه در ظاهر می گفتند باید بکشیم، باطن هم نبود. همچین ظاهر می گفتند باید بکشیم.

پس شما در این البته یکی از مسایل مهم دنیای اسلام است. انصافش باید قبول بکنیم. یعنی یکی از مسایل بسیار کارگذار در دنیای اسلام همین است. و غالباً مذاهب چهارهائیش واضح بود، یعنی غالباً، مثلاً خوارج راهشان معین بود، مثلاً از خوارج یک درجه پایین تر زیدی ها بودند. زیدی ها به عنوان اینکه خلیفه امر به معروف و نهی از منکر نمی کند، با او مبارزه می کردند اما تکفیر نمی کردند، مسلمان هارا هم تکفیر نمی کردند. یعنی زیدی ها در این جهت دست به مبارزه مسلحانه می زدند، تشکیل حکومت می دادند، برای خودشان امیر المومنین تعیین می کردند، بیعت با او می کردند، این قسمتش بود. اما آن تکفیر نبود. و لذا گفتیم بالای بالا، گفتیم از زیر صفر بگیرد تا بالای بالا. در دنیای اسلام خیلی این مسئله این که ابن خلدون راست می گوید، در دنیای اسلامی هیچی به اندازه امامت درش خون ریخته نشده. راست است حرف درستی است. هیچ مسئله ای در دنیای اسلامی به اندازه بحث امامت و خلافت خون در آن ریخته نشده است.

از آن زیر صفر حالا چون دیگر خیلی آدم باید بی شعور باشد که خلیفه کارهای حرام انجام بدهد بگوید نه اینها درست است صحیح است، اعمال درست است برای حفظ نظام، مثلاً برای اینکه این خلافت بماند، این دستگاه خلافت. و بگوید صحیح هم هست، یعنی عالم هم هست می داند این معنا باطل است. شبیه این حرفی که نقل کردم در اصول هم متأسفانه آمده کتاب فخر رازی در بحث اصول در اجتماع امر و نهی می گوید اگر ما باشیم و حسب قاعده باید قائل به امتناع بشویم، نماز در لباس غصبی و در مکان غصبی باطل است، لکن چون صحابه پشت سر خلفای جور و زور به اصطلاح نماز می خواندند، و آنها هم خانه های مردم را غصب کردند، اموال مردم را غصب کردند، صحابه نمازشان را درست می دانستند، ما هم می گوئیم قائل به اجتماع می شویم، می گوئیم نماز درست است. و الا مقتضای قاعده باید حکم بکنیم که نماز باطل است.

خیلی عجیب است مثلاً فخر رازی که آدم ملایی است، حالا ملای عالم خودشان، البته همیشه که گفتیم نه ملا به آن معنا.

به هر حال یک درجه کار تا اینجا که می گوید آقا طبق قواعد، طبق عقلش، مثلاً عقلش حکم می کند که نماز باطل است، لکن می گوید از عقل هم دست برداریم به خاطر اینکه صحابه پشت سر این افراد فاسد و ظالم نماز خواندند.

علی ای حال این مطلبی را که می خواستیم در اینجا توضیح بدهیم این است که این مسئله از صفر تا صدش به اصطلاح امروز ما محل کلام بوده است. از آن درجاتی که خیلی به اصطلاح قبول و بلکه اطاعت باید بکند و سلطان هر چه گفت و سلطان گفت این را بکش، ولو

مستحق هم نباشد بکش و حفظ کلمه سلطان و حفظ خلیفه و خلیفه هر چه گفت، از این بگیرد تا مثل خوارج، کمتر از خوارج زیدی‌ها، دیگر اگر من گفتم شما می‌توانید اینها را دسته بندی بکنید، درجات دارند، هم درجات عند الله، اینها درجات دارند.

خب در عده‌ای‌شان بود که کارمند نمی‌شدند. اما اگر سلطان به آنها جایزه می‌داد قبول می‌کردند. اختصاص به شیعه هم ندارد. این بحث در شیعه هم نیست اشکال تصور نکنید. در سنی‌ها هم دارد. عده‌ای‌شان بودند که حتی جایزه سلطان را هم قبول نمی‌کردند. یک قصه‌ای دارد که هارون آمد مکه، یا در مدینه یا در مکه پرسید که مثلاً زهاد و اینها، یک نفری بالاخره رفت خیلی مرد زاهدی و خانه‌اش و وضع زندگی‌اش و اینها، یک پولی داد، پول را گرفت، بعد خانه یک کسی رفت که این اصلاً چراغ، شب هم بود، چراغ هم نبود، این اصلاً زن هم نگرفته بود، به اصطلاح یک کنیز داشت، یک کنیز، از همان کنیزی شاید ارزان پیدا کرده بود که در خانه باشد، بعد هارون در ایوان نشست، گفت آقایک چراغی بیاور، گفت من از وقتی در این خانه آمدم، چراغ در این خانه ندیدم. آن کنیزه گفت از وقتی که من در خانه ملک این آقا شدم، بعد آمدم خودش، صحبت کرد و هارون گفت نصیحت، نصیحت کرد که خداوند امور مسلمین را به تو قرار داده، روز قیامت از اینها سوال می‌شود، هارون هم گریه کرد، همین متعارف اموری که هست. بعد یک پولی هم به او داد، قبول نکرد، بله، بیرون که آمد هارون گفت الرجل هو هذا، اگر مرد کسی می‌خواهد باشد همین است. هر چه هم به او اصرار کرد قبول نکرد، گفت نه من پول را نمی‌گیرم، با آن وضع زندگی می‌کرد و...

غرضم این اختصاص به ما ندارد. اشتباه نشود خیال نکنید علمای شیعه مثلاً، در علمای سنی هم بودند. این وکیع بن جراح یکی از روایت بسیار بسیار معروف اهل سنت است. خیلی جلیل القدر و امام و خیلی برایش، خب این با حفص بن غیاث خیلی رفیق بود، حفص قبول، حتی در کتاب تاریخ بغداد نوشته حفص که قبول کرد قاضی بشود از طرف هارون، چقدر به حفص حمله کردند که شأن تو نبود این کار را بکنی، چرا رفتی قبول کردی؟ او هم گفته بود قرض‌هایم زیاد بود، برای ادای قرض‌هایم مجبور شدم بروم قاضی بشوم.

آن وقت باز دارد که همین وکیع در شرح حالش نگاه بکنید، وکیع با اینکه خیلی دوست حفص بن غیاث بود، گفت چون تو قاضی شد تا آخر عمل یک کلمه باهاش صحبت نکرد. بوده دیگر، خب کسی که با این صحبت نکند قطعاً جوایز هارون را به طریق اولی قبول نمی‌کند.

پس این را خوب دقت بکنید این بحثی را که ما الان مطرح می‌کنیم یک بحث مطرح دنیای اسلام است. روشن شد؟ خیلی هم درجاتش در دنیای اسلام متفاوت است. خیلی درجات متفاوت دارد. البته ما بعدها داریم مثلاً بعدها یواش یواش به این نتیجه رسیدند که قبول عمل از طرف سلطان فی نفسه اشکال ندارد. که عرض کردم سید مرتضی رساله‌ای دارد. در این کتاب نجاشی آن نسخه هندی، آن نسخه‌ای که

لکن چاپ شده نسخه قدیم، نوشته رساله فی قتل السلطان، توضیح دادیم، قتل سلطان نیست، فی قبول ولایة من السلطان، چاپ شده در رسائل سید مرتضی چاپ شده است. یعنی این سعی کرده توجیه بکنند مرحوم سید مرتضی، چون خود ایشان هم در دستگاه عنوان داشت دیگر، ایشان نقیب الاشراف حالا ایشان یا برادرش رضی و یا پدرشان رحمهم الله اینها نقابة الاشراف داشتند که یک نوع مقام و منصب حکومتی بود. مضافا به جوئزی که گاهی که خلیفه هدایای خلعی برای اینها می فرستاد، اینها قبول می کردند.

این بحث در میان به اصطلاح علمای ما هم به لحاظ روایات مطرح بود، هم به لحاظ سلوک عملی.

عرض کردیم در این که ائمه اجمالا با دستگاه خلفا نبودند در این بحثی نیست. اصل این مطلب مفروغ عنه است. این را نمی شود انکار کرد. اما اینکه حالا کارمند بشود، کارمند جزء بشود، مجرد اینکه اسمش را بنویسد، علمی نکند، شاید ظاهر بعضی از روایات این است که به مجرد اینکه برود آنجا ثبت نام بکند به عنوان فرض کنید استاندار در این دستگاه، در دستگاه مثلا بنی عباس، به مجرد اینکه استاندار بشود ولو عملا هیچ کاری انجام ندهد، مرد، مثلا فرض کنید گفتند تا استاندار قبلی بیاید دو ماه طول می کشد، این آقا مرد، بعضی از روایات دارد که خود این هم حرام است. لازم نیست به عمل باشد. اصلا خود قبول پست از طرف یک سلطان جائر سلطان ظالم، این خودش حرام است.

الان در مثل کلمات مرحوم آقای خویی و دیگران و شیخ دو تاعنوان را قبول کردند. یکی جزو اعوان ظلمه حساب بشود. ظلم هم نمی کند، فرض کنید ملاست، این ظالم هر جا برود دنبال سرش است مثلا، کاری هم نمی کند، مال کسی را نمی گیرد، ظلم هم نمی کند، اما در عرف می گویند این حاشیه فلان ظالم است، اعوان این ظلمه است، وقتی راه می رود جزو افرادی است که دور و بر او راه می روند. این عنوان را اصحاب ما قبول کردند حرام است. دو

س: علی بن یقطين

ج: خب آن استثناء دارد

دو معین ظلم، عون بر ظلم، اعانه بر ظلم. مثل از زمان صاحب جواهر عرض کردیم بحث اعانه بر ظالم در اول در قرن دوم در کتب اهل سنت آمد، سوم و چهارم که چهار پنجم هم که در ما آمد، تقریبا اصحاب ما قبول کردند تا زمان مثل جامع المقاصد، قرن دهم، از قرن دهم شروع شد مناقشات که آقا اعانه بر اثم و عدوان حرام است یا نه؟ دیگر مثل صاحب جواهر هم مناقشه دارد، آقای خویی هم مناقشه دارند. عده زیادی و اعانه بر اثم را حرام نمی دانند. اعانه بر گناه، اما گفتند اعانه بر ظلم حرام است. بین این دو تا فرق گذاشتند. اعانه بر اثم، عرض

کردیم اعانه اصطلاحاً این است که انسان کاری انجام بدهد که در سلسله طولی صدور گناه از شخص دیگری واقع بشود. این اصطلاحاً اعانه است. مثلاً شما چاقو به این آقای فروشید، این چاقو را می‌گیرد می‌رود آدم می‌کشد. این عمل شما که فروش چاقو بود در سلسله طولی صدور گناه از غیر. از در سلسله طولی صدور گناه از خودتان باشد، مقدمه حرام است. فرق بین اعانه و مقدمه این است.

یک دفعه عرض کردیم این فقه‌های ما چقدر ظرافت دارند. بحث مقدمه حرام را در اصول آوردند، بحث اعانه اثم را در قواعد فقهیه آوردند یا فقه آوردند. خیلی لطیف است دقت بکنید، خیلی معانی لطیفی هست. دیگر وارد بحثش نمی‌شوم. سابق هم چند دفعه اشاره کردیم. پس بحث اعانه بر اثم را فرض کنید همین که الان هم صحبت است، مثلاً شما اگر بروید حج کمک به این وهابی‌های خبیث می‌شود، اعانه بر اثم می‌شود، بر عدوان، عدوانی که دارند ظلمی که دارند، تعدی که دارند، این را بنا شده فقه‌های ما، مثل آقای خویی خب تصریح می‌کند که اعانه بر اثم، یعنی اصلش مال امثال صاحب جواهر است، غیر از ایشان هم دارند، تعاون بر اثم حرام است نه اعانه بر اثم. مراد از تعاون بر اثم چند نفر با همدیگر یک گناه را انجام بدهند. این اسمش تعاون بر اسم است. اعانه بر اثم یکی چی مقدمات، تعاون بر اثم چهار تا سه تا چاقو بگیرند به جان یک نفر بیافتند، با چاقو بزنند تا بمیرد. این تعاون علی الاثم و العدوان است. این اسمش تعاون است. اعانه این است که نه شما چاقو بدهید یکی بگیرد چاقو را تیز بکند، یکی بدهد به این طرف، طرف برود بکشد. کار شما اعانه است، مقدمه طولیه است. آنچه که در طول وقوع حرام از دیگری واقع می‌شود، اسمش می‌شود اعانه بر اثم.

س: همین اعانه بر ظلم هم هست دیگر

ج: هان، اعانه بر ظلم نه غیر از آن است. مثلاً شراب می‌خورد، شما به او انگور می‌فروشید که او با انگور می‌گیرد شراب می‌کند، می‌خورد. شراب می‌کند بعد آن شراب را به یکی دیگر می‌فروشید، یکی دیگر می‌خورد. شما که انگور فروختید شما انگور فروختید، این را اعانه بر اثم حسابش می‌کنند.

و لذا ما این را چند دفعه در بحث سابق هم، خلاصه نظر مثل مرحوم آقای خویی تقریباً متأخرین شیعه، ما دو تا عنوان حرام داریم. یکی ان يؤد الرجل من اعوان الظلمه؛ دو: ان یکون عمله اعانة علی الظلم، نه اثم، اعانه بر ظلم. اگر اعانه بر ظلم بود، حرام، يؤد من اعوان الظلمه، این هم حرام.

س: استاد این که قرآن فرموده: (و من يتعد حدود الله فقد ظلم نفسه) خب هر اثمی هم می‌شود ظلم دیگر

ج: نه دیگر آنجا به خصوص این عنوان. اثم و عدوان را جدایش کردند. روشن شد چه می‌خواهم عرض بکنم؟

لذا اگر شما رفتید در اداره یا بانک، مثلا در اداره ای، دارایی، در مثلا فرمانداری، استانداری، ثبت نام کردید در نظام بنی عباس، کاری هم ظلم نکردید، یک قسمت هایی اش، چون یک قسمت هایی اش که جایز بود دیگر حالا قسمت های جایز، زکات بوده، زکات گرفتید، هیچ تعدی از حدود الهی نشده، کار حرامی انجام ندادید، گفتند این قبول ولایت اشکالی ندارد.

پس دقت بکنید ما اصولا این هم ظرافت صاحب شرایع است. یکی را در خود متن مکاسب محرمة آورد، یکی را در خاتمه آورد. روشن شد؟ جوایز را در خاتمه آورد، چون عملی آنجا، مثلا گرفتن جایزه، اما قبول ولایت را در نوع چهارم آورد. نوع چهارم ما یحرم التکسب به لکونه عملا محرما فی نفسه، در این عنوان آورد. اگر یادتان باشد، ولایت را در آنجا آورد، این یکی را در اینجا آورد.

پس ما در حقیقت ما الان دنبال دومین بخشی است که راجع به ظلمه مطرح شده. قبول ولایت آنجا... عرض کردم از کلمات مرحوم سید مرتضی در می آید که در خیلی از کارها ایشان سعی کرده توجیه بکند. یک درجات معینی را حرام بکند. البته ما زیاد از روایات داریم که کان کاتباً، کاتب جزو همان دستگاه های مالیاتی بودند، یعنی ما روایات زیاد داریم، اجلاء هم هستند که در یک کار اداری بودند. انصافا قبول ولایت را نمی شود بگوییم حرام بوده است. یعنی کاملا زندگی ائمه واضح بوده که با سلطه نبودند اما نه تندی زیدیه را داشتند نه تندی خوارج را داشتند. آن حرف ها نبوده، این بحث هم که حالا فرض کنید هارون پولی به حضرت داد، مثل همان که مثال زدیم، قبول نکنند، این هم نبوده، انصافا این را باید قبول کرد. البته در روایات ما دارد که ائمه فرمودند موسی بن جعفر (ع) فرمود من این پول را می گیرم برای عذاب بنی هاشم ازدواج بکنند، این حالا مصدر پول خبیث است، مصرف پول خوب است. حالا چون در پول یکی مصدرش مهم است، یکی مصرفش. حالا مصدرش از هارون آمده، آن هم از بیت المال است از اموال مسلمین، از جیب خودش که نیست از ارث خودش که نیست، از اموال مسلمانان است من می گیرم به عنوان ولی امر واقعی من می گیرم و این را به مصرف عذاب آل ابی طالب می رسانم، اینها ازدواج بکنند، خانه دار بشوند، خانه برایشان می سازیم. مصدرش خبیث اما مصرفش خوب، در یک مصرف خوب، آن هم این عمل از مثل امام، امام معصوم که ولی امر حقیقی است صادر می شود. لذا این قسمت های کار مشکل پیدا می کند. مثلا آیا فقیه هم می تواند این کار را بکند؟ یک مصدر بدی دارد، بگیرد در مصرف خوب مصرف بکند.

لذا این مسئله مثل آن مسئله قبلی کمی مشکل دارند هر دوشان. چون ائمه (ع) در عداد مخالفین نظام بودند. اما نه قیام مسلحانه مثل زیدی ها داشتند نه قیام مسلحانه و تکفیر مثل خوارج داشتند و نه متارکه کلی بود. مخصوصا زمان بنی عباس چون اصلا این بنی عباس مثل خود منصور، این تا دیروز به قول امروزی ما تا دیروز با امام صادق (ع) در یک سنگر بودند. یعنی تا قبل از این اینها در مبارزه با اموی ها

بودند، بعد خط را عوض کرد منصور. لذا خب بعد هم به عنوان پسرعمو مطرح بودند. ابن العم نگاه می کردند به همدیگر. نوه عمو بودند دیگر آن عباس و ابو طالب دو تا برادر به اصطلاح، البته برادر مادری نیستند، ابوینی نیستند، ابی هستند. به هر حال وارد آن بحث نشویم
کیف ما کان

س: سلطان جائز الان در زمان غیبت هم جا دارد اصلا بحث بکنیم

ج: پر است دنیای اسلام پر از جائز است. ۵۷ تا کشور اسلامی تازگی جمع شدند اکثرشان ظالم هستند. معظمشان.

علی ای حال الان هم انصافا اگر نگاه بکنید در همین حکومت های فاسد خب شیعه ها آنجا مأمورند دیگر، کارمند هستند مسئول کار هستند، فقط به آنها می گویند حرام انجام ندهید. آن قسمت اولش الان هست. دوشم هست دیگر، می گویند فلان کشور پول داده به فلان ...

به هر حال این دو تا مسئله در آن زمان عینیت داشت و عرض کردیم انصافش در بین فقهای علمای اسلام و مسلمین، عامه مسلمین خیلی اختلاف شدید دارد. شاید هم یک مقدار اختلاف روایات رابه این باید حملش کرد. از یک طرف ائمه علیهم السلام قطعا با اینها مخالف بودند، از یک طرف یک شرایطی را مراعات می کردند. به قول شما مثلا علی بن یقظین در دستگاه هارون بود، خود حضرت رضا(ع) ظاهرا ولی عهد شدند دیگر. بالاخره این نشان می دهد که حضرت آن طور مبارزه سخت، نمی آید اپوزیسیون به قول امروزی ها معارض سخت را بیاورد ولی عهد خودش بکند.

اصلا من عرض کردم در بعضی از کتب زیدیه به ایشان اعتراض می شود، به حضرت رضا(ع) و حضرت جواد(ع) که اینها به جای اینکه مبارزه با این ظلمه بکنند، رفتند در دستگاهشان، در خلافتشان، نمی دانم دامادشان شدند به اصطلاح بنده، آنجا دارد که وطئوا فراشهم، در زندگی آنها وارد شدند، در مثلا قصر آنها وارد شدند، با آنها زندگی کردند. اینهایی که از اعتراضات زیدیه گرفتند. خب این نشان می دهد به هر حال که برخورد حضرت با آنها قطعا مخالفند هیچ جای بحث ندارد. اما آن تندی های آنجوری هم ندارد.

لذا غیر از اینکه حالا خود علی بن یقظین در آن مقام بود، بعد خود حضرت، بعد الان هم خب ملاحظه می فرمایید عملا خب شیعه در کشورهای اسلامی در کشورهایی که خیلی هم فاسدند، نظام های فاسد، مشغول کارند، کارمند هستند، در ادارات ثبت نام کردند، فقط به آنها می گویند که مثلا کار حرام انجام ندهید.

علی ای حال کیف ما کان این مسئله هم آنجا توضیح دادیم هم اینجا توضیح دادیم یکی از مسایلی است که در دنیای شیعه این خواهی نخواهی بحث برانگیز بوده، به خاطر اینکه خط کلی اهل بیت (ع) مخالفت بوده است. حتی در آن روایت دارد که همین مقدار، جایزه که جای خودش دارد، همین مقدار که دلت بخواهد هارون پول شترهای تو را بدهد، نه پول خریدن، کرایه شترهای تو را بدهد، همین مقدار بقاء ظالم می خواهی این خودش عندالله مشکل و گناه دارد این. خب این یک طرف قصه، تند است دیگر این مطالب. حالا اگر این پول شتر را حضرت این قدر تند بفرمایند، جایزه به طریق اولی.

س: گفتیم اخلاقی است دیگر آنها

ج: نه ظاهرش از کجا، حالا شما فرمودید ما قبول نکردیم. ظاهرش این است که حالا البته احتمال دارد که ائمه علیهم السلام افراد را هم با افراد مختلف صحبت کردند. مثلا مثل اسماعیل بن صفوان بن مهران جمال این خصوصیت را داشته که در این مقام بالا باشد. برای عامه شیعه چون واقعا ضعیف الحال بودند، گفتند حالا بروید کارمند بشود، اما ایشان در این حد هم نه.

به هر حال این بحث جوائز را من چون روز اول نشد توضیح بدهم این بحث جوائز السلطان یکی از نقاط مهم در زندگی ائمه (ع) است به خاطر این جهت، از یک طرف با این دستگاه مخالفند از یک طرف هم به حسب ظاهر جوائز را قبول کردند. این غیر از حقوق ماهانه است، غیر از شهریه هایشان

س: فرق بین اثم و ظلم هم مشخص نشد استاد

ج: اثم مثل شرب خمر دیگر، ظلم مال مردم را خوردن. چرا مشخص نشد؟

س: در اثم هم همین ظلم خوابیده دیگر

ج: اثم ظلم به نفس است، ظلم یعنی ظلم به دیگران، ظلم به عباد الله

س: در اثم هم این چاقو را تیز می کند یک نوع حالت ظلم دارد درش یا نه

ج: نه ندارد

س: چرا ندارد

ج: هان آن ظلم اگر بخواهد کسی را حقش را بگیرد، اما اگر بخواهد، عدوان، آنجا حالت تعدی و عدوان است.

س: همین دیگر اعانت بر اثم

ج: اعانت بر شرب خمر، اعانت بر آدمکشی

س: در اعانت بر اثم یک ظلمی خوابیده یا نه؟

ج: نه نخوابیده

س: حاج آقا آخر باید تعریف مشخص باشد، خیلی لغزنده که نباید باشد.

ج: عرض کردم ظلم آن که سلب حقوق دیگران باشد، برگردد به دیگران، اما وقتی یک کسی را کشت نمی گویند حقوق، اصلا موضوع را برداشت، این را عدوان می گویند، قتل می گویند، ظلم نمی گویند.

س: ظلم که به طریق اولی هست دیگر

ج: نیست ظلم، چون اصلا خودش را برداشت، حقش را نگرفت. وقتی آمد خانه اش را گرفت، از خانه بیرونش کرد، این ظلم است، اما آمد کشتش، خب این که ظلم نیست که

س: عرف می گویند که در حق ایشان ظلم شد واقعا، نمی گویند؟

ج: نه می گویند ایشان را ظلما کشت، کشت این عدوان است، تعدی است.

س: خب همین ظلم است دیگر،...

ج: ببینید ظلم عبارت از آن مقدار است که به اصطلاح سلب حقوق مردم را بکند، از حقش را گرفته، زنش را گرفته بچه اش را گرفته، اینها را ظلم می گویند.

س: یکی از مصادیقش است.

ج: ظاهرش این طور است.

س: فقط بگویم ظلم محدود شده در سلب حق

ج: حالا به هر حال اگر ما این راهم عدوان بدانیم، حالا فرض کنید اثم ندانیم، عدوان بدانیم، خصوص این می گویند توی روایت آمده که حرام است. عون ظلم حرام است. معین ظلم. غیر از اعوان ظلمه. دو تا عنوان حرام بقیه اش گفتند حرمتی ندارد.

روایتی را داشتیم می خواندیم در این جهت بحث بود، یکی روایتی بود مال یحیی بن ابی العلاء حدیث ۴ از باب ۵۱، عرض کردم این حدیث را آقایان صحیح می دانند به خاطر اینکه یحیی بن ابی العلاء را نجاشی توثیق کرده. عرض کردیم ما در این بحث وارد شدیم باز هم هرچه داریم فکر می کنیم ظاهراً باید ردش بکنیم، نمی شود، چون می خواهیم بحث های رجالی و فهرستی و چون یک ظرایف زیادی در اینجا هست که کار مشکلی است.

س: معذرت می خواهم استاد معین ظلم چه فرقی با تسبیب الی الحرام دارد؟

ج: چون تسبیب الی الحرام ممکن است حرام باشد، می گویند دلیل نداریم، دلیل ما تعاونوا است، تعاونوا بر حرام قبول، اعانه بر حرام نه. بحث این که چه فرقی می کند، خب فرق می کند واضح است تعاون بر حرام و اعانه بر حرام.

س: این از همین ظلم است تسبیب الی الحرام است از مصادیق ظلم

ج: ظلم بر کیست، یعنی مثلاً آن آقایی که شراب خورده به خودش ظلم کرده، من ظلمی نکردم، من به او شراب دادم، انگور فروختم، آن برداشته انگور را، و من می دانم که این انگور را جز ما تبدیل به، اصلاً به کارخانه شراب انگور فروختم، این تبدیل به شراب می کنند، فرض کنید این کارخانه ها هم اصلاً نمی خورند، یک شراب خاصی که به خود کارمندان بدبخت هم نمی دهند، کارگراها، می فروشند به کس دیگری می خورد. من انگور فروختم، او تبدیل به شرابش کرد، شراب هم کس دیگری خورده. به من می گویند معین بر اثم، یعنی در صدور گناه از آن شخص اخیر که شراب خورده من یکی از مقدماتش بودم، مقدمات طولی. من فروختم یک مقدمه، او تبدیل به شراب کرد، دو مقدمه، به این آقا داد، این آقا خورد، این می شود خود حرام، آنها می شود اثم، اعانه بر حرام.

اما اعانه بر اثم من به این آقا مثلاً فرض کنید کاری کردم که مثلاً درسی خواندم بعد این آقا را فرض کنید وزیر کردم، این آقا که وزیر شد سبب شد که کاری بکنم که اموال مردم را بگیرد، این اعانه بر ظلم است.

علی ای حال روایتی هست مال یحیی بن ابی العلاء شماره ۴، عرض کردیم روایت به لحاظ تاریخی اش خوب است، بر می گردد نکته اش فقط به یحیی بن ابی العلاء که توضیحاتی عرض کردیم. البته آقای خویی هم آخر مطلبش دارد که این یحیی بن ابی العلاء غیر از یحیی بن

العلاء است و درست است، مطلب ایشان درست است. و عده معروفی از رجالی‌ها اشتباه کردند در اینجا به نظر ما یکی گرفتند. و لذا یحیی بن ابی العلاء را توثیق کردند به خاطر اینکه نجاشی توثیق کرده.

ما روی آن مسلکی که خودمان داشتیم، روشی که خودمان داشتیم، که به ذهن ما خیلی می‌تواند کارگشا باشد، توضیحاتی را عرض کردیم. توضیحاتی که ما عرض کردیم این بود که یکی وجود این شخص در محور روایات است. الان در آن نسخی که معروف ما داریم یحیی بن علاء نداریم، حالا یک جایی نسخه بدل است. همه‌اش یحیی بن ابی العلاء است. این به لحاظ وجودش در روایات.

در کل این مواردی که ما داریم یا ابان از ایشان نقل کرده، یا جعفر بن بشیر، یک نفر دیگر هم آن روز گفتم، یک آقای دیگر. سه نفر از ایشان نقل کردند، اسحاق بن عمار، سه نفر نقل کردند که هر سه از بزرگان شیعه هستند و هر سه شناخته شده هستند و این خودش یک قرینه بسیار قوی می‌شود که ایشان قابل اعتماد بوده، یک قرینه‌ای است انصافاً تا جلیل‌القدر از ایشان نقل بکنند، یعنی قرینه‌ای است. این در محور روایات.

آنچه هم که از ایشان در محور روایات داریم از ابی عبدالله صادق است. آنچه هم که داریم یحیی بن ابی العلاء است. به نظرم یک جایی شاید مثلاً موصوف شده حالا شاید در غیر کتب اربعه یحیی بن ابی العلاء خزاعی، احتمال دارد که ایشان باشد، خزاعی باشد. چون در کتب ما چیز ایشان ذکر نشده، یحیی بن ابی العلاء.

در محور رجال عرض کردیم در رجال برقی یحیی بن ابی العلاء و یحیی بن العلاء را دو نفر نوشته و در اصحاب الصادق (ع) هم آورده است. به ذهن ما کار درستی کرده، کارش کار درستی است. و انصافاً شواهد قبول می‌کنند.

البته الان در روایات ما یحیی بن علاء نیست که قاضی ری بوده و سنی بوده و اینها، الی آخر، به احتمال قوی سنی باشد. می‌ماند در محور رجال. شیخ طوسی ایشان را به عنوان یحیی بن ابی العلاء در اصحاب امام باقر (ع) آورده است. این کار شیخ الان منفرد است. ما شاهی الان نداریم، لکن چون شیخ عرض کردیم ما کرارا و مرارا نحوه کار ایشان در رجال اینجوری است. مثل آقای خویی که معجم نوشتند فرق نمی‌کند. هر شخص راوی را که دیدند اگر در کتب قبلی رجالی اسمش آمده نوشتند، بعضی هم که نیامده خودشان استخراج فرمودند. به هر حال این نشان می‌دهد ایشان روایت را دیدند که توش یحیی بن ابی العلاء بوده، عن ابی جعفر. ظاهراً دیدند حالا. یا یک کتاب رجالی پیششان بوده، مثلاً من اصحاب الباقر (ع) نام ایشان، قاعدتاً این طور است، این که شیخ بیاید یک اشتباه بزرگی بکند و یک حرف بی‌اساسی بزند که خیلی خلاف ظاهر است، جدا خلاف ظاهر است.

ما الان فعلا نسبت به این دو نکته معلومات نداریم. این دو نکته پیش ما الان مجهول است. یکی اینکه یک کتاب رجالی باشد اسم ایشان را در اصحاب باقر(ع) نوشته باشند. یکی اینکه روایتی باشد ایشان از ابی جعفر ما فعلا نداریم. البته یک احتمال می دهیم که آن نسخه غلط بوده، جعفر بوده، ایشان ابی جعفر خوانده یا مثلا ابو جعفر نوشتند. احتمالا چون از جعفر که نقل می کند، از ابی جعفر محل کلام است.

به هر حال فعلا کلام شیخ را ما به دیده تعبد نگاه می کنیم، اما فعلا قبول نمی توانیم بکنیم، چون مبنای ما این است که تعبد زیادی به کلمات شیخ نداریم. باید شواهد را پیدا بکنیم که ایشان از اصحاب امام باقر(ع) است و زمان امام باقر(ع) را درک کرده است. احتمالش هم هست نه اینکه حالا بگوییم قطعا باطل است. ما خیلی مصریم که معلوماتتان را همیشه درجه بندی بکنید و محیط باشید به معلوماتتان، این چه مقدارش است.

ایشان یحیی بن ابی العلاء را در اصحاب امام صادق(ع) هم آورده، کار خوبی است، این درست است این مطلب ثابت است. دیگر یحیی بن العلاء به ذهن من نیاورده در اصحاب الصادق(ع) ایشان نیاورده، برقی آورده ایشان نیاورده است. این راجع به کار شیخ یعنی مجموعه کارهای ما در رجال.

البته بعدها مرحوم علامه ایشان را آورده اما خب چون علامه متأخر است به عبارت نجاشی، خلط شده حالا آن خیلی روی روایت علامه و الذین جاؤوا من بعدهش دیگر چیزی نمی گوئیم.

در بخش فهارس چون ما گفتیم سه محور داریم. شیخ رضوان الله تعالی علیه از شخصی به نام یحیی بن ابی العلاء نام می برد.

س: یحیی بن العلاء را دارد استاد،

ج: شیخ هم دارد؟

س: ۱۲:۳۲

ج: خب از برقی گرفته، چون این برای ما روشن است، خود من هم تعجب کردم. چون روشن است که شیخ رجال برقی پیشش بوده و از آن گرفته. از رجال برقی گرفته و کار خوبی هم هست. به یک معنایی کار خوبی است.

این هم راجع به این قسمت. رجال نسبت به فهرست مرحوم شیخ یحیی بن ابی العلاء را نام برده، درست هم هست. ابی العلاء نام برده. دومی را نام نبرده. کتابی هم به ایشان نسبت داده، توثیق هم نکرده، ساکت است از مذهب و خطوط ایشان ساکت است. و طریق خودش را به ایشان آورده است. این طریق هم از راه کوفه است. چند دفعه عرض کردیم خیلی از طریق‌ها از قم می‌آید این از راه کوفه است. راه کوفه هم کرا را عرض کردیم هم شیخ هم نجاشی چند تا طریق معروف از کوفه دارند. یکی حمید بن زیاد است، یکی ابن عقده است، طرق معروفی دارند از کوفه. این از طریق حمید بن زیاد به کوفه آمده، این یکی از طریق حمید آمده، لکن مشکل شیخ این است که از طریق ابو المفضل شیبانی است. عرض کردیم می‌گوید که این شیخ کان صدیق لی والدی و از او هم زیاد شنیدم لکن رأیت اصحابنا یضعفونه فتجنبت رواية عنه، من از او روایت نقل نمی‌کنم. دارد نادر دارد، اما به عنوان روایت نه، قابل ابو المفضل. خب این نجاشی که ایشان را از نزدیک دیده خب تضعیفش می‌کند، خود نجاشی که ایشان را دیده. البته عرض کردیم نجاشی ۳۷۲ به دنیا آمده، ابو المفضل شیبانی ۳۸۵ وفاتش است. معلوم می‌شود حدود سیزده ساله بوده، اگر اجازه‌ای داده، اجازه تورو و تشریفی بوده، اجازه واقعی به این معنای مصطلح نبوده.

به هر حال آن وقت عجیب این است که مرحوم نجاشی با اینکه به قول ایشان استادش بوده، از او شنیده، کتاب‌های ایشان را نقل نمی‌کند. شیخ هم ایشان را درک نکرده. این ۸۵ تقریباً بیست و سه سال بعد از وفات شیخ، بعد از وفات ابو المفضل شیخ به بغداد آمده، ۲۳ سال بعد آمده، کلاً ایشان را درک نکرده است. لکن توسط مشایخ بغداد ایشان نقل می‌کنند. حالا آیا مرحوم شیخ که این مطلب را نقل کرده اشتباه در کتاب ابو المفضل بوده، آن هم الان ما نمی‌دانیم. آن که الان ما داریم این است.

حالا ما بگوییم اشتباه نشده و ابو المفضل هم درست نقل کرده، نهایت امر ثابت می‌شود ما یک راوی داریم به نام یحیی بن ابی العلاء که شیخ کتابش را نقل کرده، لکن منفرد است، شیخ فعلاً منفرد است. حالا راجع به اینکه آن راوی کتاب کیست، خصوصیات، اینها یک بحث‌های خیلی طولانی دارد که الان اینجا جایش نیست. نمی‌خواهم وارد شوم.

اما نجاشی تصریح می‌کند یحیی بن العلاء، و رازی هم می‌گوید. اصلش هم کوفی بوده، اصلی او کوفی، یحیی بن، البته ایشان اصلش مدنی است، کوفی نیست، اشتباه شده، انتقل الی ری، و تصریح می‌کند به یحیی بن العلاء و طریقتش هم می‌آورد و توثیق می‌کند. در یک جای دیگر هم در جعفر بن یحیی پسر ایشان می‌گوید قاضی ری، این یحیی بن العلاء که قاضی ری است، در کتب اهل سنت هم اسمش هست. ابو داود و ابن ماجه هم از او نقل می‌کنند. در دو تا از صحاح سته هم موجود است، یعنی یک شخص گمنامی نیست. در میان اهل

سنت زیاد از او حدیث نقل کردند، نسبت به خودش و خیلی هم می‌گویند مرد دقیق و ملا و باهوش و با ذکاوت و فصیح و بلیغ و خیلی لکن در حدیث می‌گویند ضعیف بوده است.

س: پسر یا پدر؟

ج: پدر، یحیی، من به مقداری که در کتاب تهذیب الکمال مزی نگاه کردم، ندیدم یک نفر توثیقش کرده باشد. یا گفتند کذاب، وضاع، یضع الحدیث، یا گفتند مثلاً ضعیف لا یحتج به، یروی عن اثبات المغلوله، همین تعابیر اینجوری که دارند. آنچه که من در تهذیب الکمال دیدم، می‌گویم حالا مگر کسی دیگر جای دیگری گفته باشد، یک نفر هم ایشان را توثیق نکرده، عرض کردم یک مشکل ما داریم این مشکل بعدها ما باید با یک نحوه‌ای حلش بکنیم. نجاشی ایشان را توثیق کردند، به خلاف اهل سنت. مرحوم نجاشی تعبیر دارد کوفی ثقه. این را ما داریم من چند دفعه این را عرض کردم، ما که الان می‌خواهیم در حوزه آزاد با اهل سنت صحبت بکنیم، باید این مشکل را حل بکنیم، ما این مشکل را داریم، اشتباه نشود، که آنها تقریباً بالاتفاق تضعیفش کردند و ما مثل نجاشی توثیقش کردیم. مثل همین مورد. می‌گوییم من دنبال این بودم، آخر چون بعضی‌هایشان که تضعیف کردند کذاب باز یکی گفته مثلاً ثقة جلیل، یک چیزی دارد به هر حال. در این یکی پیدا نکردم. عرض می‌کنم من در کتاب همین میزان الاعتنا نگاه کردم و کتاب تهذیب الکمال مزی، در این دو تا پیدا نکردم، جای دیگر حالا ممکن است کسی توثیقش کرده باشد، من علم خودم را بگویم که مطلق نباشد، در این دو کتاب مخصوصاً امروز شاید هفت هشت صفحه در این تهذیب الکمال نوشته بود، از اول تا آخر، من غالباً نگاه نمی‌کنم، از اول تا آخرش را با دقت خواندم، قال فلان، قال احمد، مخصوصاً احمد بن حنبل خیلی با او بد است، قال احمد بن حنبل، قال فلان، همه را با دقت نگاه کردم، مخصوصاً که ببینم یک نفر توثیق کرده باشد، دیدم نه یک نفر هم توثیق نکرده. درجات ضعیف را گفتند، از درجه ضعیف مثلاً تقریباً معتنابه تا آخر درجه کذاب، تا کذاب هم دارد. مثلاً یک لا بأس به هم ندارد، همه‌اش ضعیف است، همه‌اش عباراتی است که مشعر به ضعف ایشان است.

س: مسلکش چیست؟

ج: ظاهراً سنی است.

مرحوم نجاشی در ترجمه پسرش جعفر، آنجا هم آورده جعفر بن یحیی بن العلاء، ابی العلاء نیست، بعد در آنجا می‌گوید که این یحیی کان ادخل به نام ابیه، یعنی از پدرش در بین ما مشهورتر است، بین شیعه. از این عبارتش معلوم می‌شود که تعبیر قاضی ری هم دارد آنجا، تماماً شواهد حاکی از این است که ایشان از آن یحیی بن علاء سنی قاضی ری نقل کرده. ظاهرش که خیلی واضح است.

س: احدی از علمای اهل سنت نگفتند ایشان شبهه رافضی دارد؟

ج: نه، احتمال رفض هم ندارد.

س: شیخ هم رازی گفته به او؟

ج: بله آن که اشتباه کرده، آن مال ابی العلاء غیر از این است.

س: نه خود علاء،

ج: در چیز است در رجال است، نه در فهرست ندارد. در رجال یحیی بن العلاء الرازی، ولکن فکر می کنم اصله مدنی،

س: کوفی ۴۶: ۳۸

ج: بله، اما توی تهذیب الکمال مدنی، تهذیب الکمال مدنی نوشته. باید هم همین درست باشد. احتمالا نقلش هم از امام صادق(ع)

روی همین باشد. آنجا هم دارد در تهذیب الکمال روا عن جعفر بن محمد الصادق(ع) تصریح می کند، درست است این مطلب درست است.

علی ای حال کیف ما کان حالا من خیلی طولانی در این بحث وارد نشوم. ظاهرا سنی است، و ظاهرا ایشان حالا به هر حال نجاشی توثیق کرده شما هم که اخلاق ما را می دانید، خیلی تعبد به کلمات آقایان نداریم. برای ما واضح نشد که تضعیفش هم اهل سنت به خاطر مثلا البته دارد چند تا حدیث از امام صادق(ع) در مدح امیر المومنین(ع) دارد. در همین کتاب میزان الاعتدال نقل می کند. در فضائل و ولایت دارد حدیث دارد. اما به ذهن نمی آید روی این چند تا حدیث، مثلا یکی از علمایی که با شدت با او مخالفت می کند، می گوید در این که مستحب است انسان در وقت غذا نعلینش را بکند، بیست تا حدیث نقل می کند، جعل است، حالا ما حدیث نداریم، یکی گفت ده تا حدیث، گفتم چطور است، گفت ده تا حدیث فقط در خلع نعلین نقل کرده است. در ولایت و اینها متهم نشده، این که ما نگاه کردیم.

به هر حال ما چون خیلی نظر خاصی روی این افراد نداریم، الان برای ما قبول ایشان مشکل است. در خود طریق نجاشی هم آخریک زکریا بن یحیی آمده، حالا تصادفا اهل سنت هم زکریا بن یحیی زیاد دارند، شاید ده دوازده نفر دارند یا بیشتر. نتوانستم این را در اهل سنت فعلا پیدا بکنیم، دست به یقه کسی بگذاریم بگوییم زکریا بن یحیی ایشان است. بله ما هم تصادفا زکریا بن یحیی داریم. نجاشی منفردا از شخصی به نام زکریا بن یحیی تمیمی نام می برد، او هم می گوید کوفی ثقه، این هم نجاشی منفردا، شیخ هم ندارد. بعد طریقتش را که به

ایشان می نویسند، اینجا هم آخر در اینجا ابراهیم بن سلیمان عن زکریا است، آنجا هم منتهی می شود به ابراهیم بن سلیمان عن زکریا. احتمال می دهم و العلم عند الله این زکریا بن یحیی که در اینجا آمده در عبارت نجاشی، مطابق باشد با همان زکریا بن یحیی تمیمی که باز نجاشی نوشته. احتمال که من می دهم این باشد.

به هر حال فعلا ایشان نمی شناسیم. ایشان هم متأسفانه نمی شناسیم. احتمال دارد از اهل سنت باشد. اگر از اهل سنت باشد توسط ابراهیم بن سلیمان به شیعه وارد شده، چون او شیعه است، حالا واقعی شاید باشد. او شیعه است و توسط او وارد شیعه شده است.

پس تا اینجا ما خلاصه گیری بکنیم که

س: ۴۱:۱۵

ج: این بعد از ابراهیم بن سلیمان در مصادر شیعه کوفه آمده، و این را هم من اضافه بکنم چون آقایان ننوشتند احتمالا روایاتش از امام صادق (ع) اصل بوده است. البته شیخ هم ننوشته اصل. حالا شواهد این مطلب را یک جای دیگر باید بگویم، در ذهنم هست، طول می کشد، باید یکی دو ساعت صحبت بکنم تا این شواهد روشن بشود. احتمالا اصل بوده به چه معنا؟ در وقتی که خدمت امام صادق (ع) در مدینه بوده، فرض کنید ۱۰۰، ۱۵۰ تا حدیث از ایشان شنیده، بعد در کتاب های خودش ممکن است مثلاً بیست تایش را آورده، بقیه اش را حذف کرده، ظاهراً کتابی که به زکریا بن یحیی داده، همین است، همین کتاب اصل است. یعنی همان نسخه اصلی که از امام صادق (ع) برداشتند، ظاهرش این طور است. این به نظر من می آید، نه شیخ گفته نه نجاشی. نگفته له اصل. ظاهراً آن چه که داشته اصل بوده به معنای اهل سنت. یعنی آن نسخه اصلی که روایت امام صادق (ع) را در آن نوشته. ظاهراً این نسخه به هر حال چون قاضی هم بوده، خیلی هم می گویند عالم بوده و خیلی فصیح و اینها بوده، این نسخه یواش یواش به یک واسطه بعد از زکریا بن یحیی تمیمی این وارد اصحاب شد، این نسخه، که در اختیار شیخ نجاشی هم رسید. و این نسخه هم از راه کوفه است، نجاشی هم از راه کوفه رفته، از راه قم نرفته، از راه کوفه رفته. آن که ما الان می فهمیم تصویر ما این است.

پس شخصی به نام یحیی بن العلاء داریم، ایشان بجلی است، از بجلیه است. ایشان قاضی ری بوده، اصلش از مدینه بوده، شاید کوفه هم رفته، بعد ساکن ری بوده، حتی در ری کدام محله بوده، نوشتند، روستای فرارود، به نظرم فرارود نوشته، فرارود نوشته

س: فرزادروز

ج: فرزاد روز

به نظرم شاید فرارود بوده، بله با ذال دارد، فردا روز نمی دانم، اسم روستایی هم که ایشان ساکن بوده نوشتند، در کتب اهل سنت، ما نداریم.

پس این مطلب تصویرش هم به نظرم برایتان روشن شد. این شخص از علمای اهل سنت است، از قضاتشان است. در مدینه خدمت امام صادق (ع) فرض کنید ۱۰۰، ۱۵۰ تا حدیث نوشته، البته بعضی هایش را هم برای سنی ها نقل کرده، ظاهراً مجموعه اش را برای همین آقای زکریا بن یحیی یا حالا پسرش احتمالاً گفته، بعد از آن وارد شیعه شده است. این تاریخ روشن شد؟ تاریخ را برای شما بگویم.

خب مشکل اولاً سر خود این آقای یحیی است. سر این کتاب ایشان است. ایشان حالا قاضی بوده، امام تقیه فرمودند، شاید دو تا داشت بی تقیه بوده. به هر حال بعد هم راوی اصلی ندارد، راوی اصلی از ما ندارد. باز هم معلوم نیست یعنی وضع آن راوی اصلی که حالا از ماست یا از اهل سنت است آن هم روشن نیست. علی ای حال خود ابراهیم بن سلیمان یا قاسم بن اسماعیل قریشی، اسماعیل بن قاسم قریشی که شیخ اسمش، شیخ اسماعیل بن قاسم یا قاسم بن اسماعیل یادم رفت، اسمش را برده، خود این دو تا محل یک بعضی شبهات هستند، بحث ها هستند که جایش اینجا نیست و انشاء الله یک جای دیگر باید صحبت بکنیم.

اما این شخص به هر حال توسط نجاشی توثیق شده و کتابش هم ثابت است. اما در روایات ما نیست. در محور روایات نیست. در محور رجال آمده، مثل رجال برقی و درست هم هست، در محور رجال اهل سنت هم آمده و درست هم هست. در محور فهرست نجاشی هم آمده، اجمالاً درست است، نجاشی این را داشته. لکن اجمالاً احتمالاً اصل است، کتاب خاصش نبوده. این راجع به ایشان.

و اما یحیی بن ابی العلاء، این الان در روایات ما این اسم هست. اما اینکه ایشان در رجال هم اسمش هست. فقط نقطه ابهام این است که از اصحاب امام باقر (ع) هست یا نه؟ این نکته ابهام است.

در فهرس هم فقط در فهرست شیخ طوسی اسمش آمده، جای دیگر اسمش نیامده است.

سند هم ابهام دارد به خاطر جناب آقای ابو المفضل شیبانی، آن راوی اخیر هم ابهاماتی دارد، آن راوی اخیر هم ابهام هایی دارد، آن راوی اخیر هم یک مشکلاتی دارد باید توضیح داده بشود. لذا ثابت نیست الان یحیی بن ابی العلاء صاحب کتاب باشد. و اما این که ایشان با یحیی بن العلاء یکی باشد، این هم که ظاهراً منفی است، جزماً منفی است.

.....
پس بنابراین یحیی بن ابی العلاء که در روایات ما بیشتر هست، ایشان مراد همین است، یحیی بن ابی العلاء است. حالا کجایی است؟
احتمال دارد خزاعی باشد. این که ایشان صاحب کتاب بوده، این هنوز برای ما روشن نیست. در بحث رجالی هم از اصحاب امام باقر(ع)
این هم روشن نیست.

و اما اینکه این با آن یکی، یکی باشد، او را نجاشی توثیق کرده، این هم ثقه باشد، نه این هم روشن نیست. این غیر از اوست. نتیجه فعلا
روایاتی که توش یحیی بن ابی العلاء هست شواهدی بر وثاقت و قبولش هست، اما به آن درجه واضح نیست. شواهدش هم به خاطر روایت
به اصطلاح اسحاق بن عمار و ابان و روایت آن یکی دیگر که الان عرض کردم، جعفر بن بشیر به خاطر این جهت است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين